

مناقشه در حوزه فقه و حقوق و عمل سیاسی شاید بتواند راه را باز کند و به تدریج بحث‌های کلامی و فلسفی هم از آن پشتیبانی خواهند کرد. احساس می‌کنم جریان روشنفکری ما با تکیه بر فلسفه و کلام و غفلت از تأثیر فقه و امکانات فقه در حوزه زندگی سیاسی باعث تأخیر در توسعه سیاسی کشور شده است

است که حتی برای ما افلاطون را مهم‌تر از ارسطو می‌کنند. همچنان که این سنت، بخش اقتدارگرایی آیات قرآن را برای ما مهم می‌کند و بخش دموکراتیک و عقل‌گرا را کم می‌کند. در مواجهه با یونان هم سنت ایرانی همین کار را می‌کند و یونان افلاطونی را برمی‌دارد و یونان ارسطویی را کنار می‌گذارد. پس سنت فقط افلاطون نیست، سنت چیزی است که افلاطون را بیشتر می‌پسندد تا ارسطو!

هنوز به‌طور دقیق معنایی را که شما از سنت مراد می‌کنید، متوجه نشده‌ام. حالا فقه یا آن شریعتی که ما داشتیم، بخشی از این سنت به حساب می‌آید یا خیر؟

خیر. در واقع می‌توان گفت فقه هم دانشی است که با تکیه بر آن سنت، غلظت سنتی پیدا کرده است. ولیکن خود دانش، سنت یا مدرن ندارد. فلسفه، فلسفه است، حال به اعتبار نوع نگاه، جدید و قدیم می‌شود، ولی فلسفیدن یعنی مواجهه عقلی با جهان، حال مواجهه عقلی با جهان ممکن است جدید و ممکن است قدیم باشد. من خواستم بگویم فقه هم یک دانش است، یک بار در قالب سنت قرار می‌گیرد و یک بار ممکن است از این امر خلاص باشد. این امری است که من روی آن تحقیق می‌کردم.

یعنی همان‌طور که در مواجهه با فلسفه سیاسی یونان افلاطون به مذاق شما خوش آمد و ارسطو نه، ممکن است در فقه هم نظریه‌های فقهی اقتدارگرا به مذاق شما خوش آید و نظریه‌های فقهی دموکراتیک به مذاق شما خوش نیاید. در واقع فقه، هم این و هم آن است، چون مجموعه نظریات است. همچنان که فلسفه یونان، هم افلاطون و هم ارسطو است. شما می‌بینید که در دوره جمهوری اسلامی چطور نظریه‌هایی از ولایت فقیه که اقتدارگراست به مذاق حکومت و خیلی از حوزوی‌ها و علمای ما خوش می‌آید، اما نظریه‌هایی که از درون همین حوزه‌ها و از درون همین فقه درآمدند، ولی دموکراتیک هستند به مذاق آنها خوش نمی‌آید. در واقع سنت همان ذائقه ماست؛ آن ذائقه‌ای که تاکنون با آن زندگی کرده‌ایم. با هرچه مواجه شدیم به اعتبار آن، همه چیز را مثبت و منفی کردیم، پذیرفتیم یا طرد کردیم.

معمولاً در مباحث خود برای تقریب به ذهن از مثال شیشه اتومبیل یا عینک استفاده می‌کنید. من می‌خواهم سوالم را این‌گونه مطرح کنم که در این مسیری که شما دنبال کشف ظرفیت‌ها و

در جایی اذعان داشتید که ما نص آیات و روایات خود را از پشت عینک سنت دیدیم و این سنت به تعبیر شما همانند جلبکی دین را دربر گرفته و امکانات دموکراتیک آن را تحت تأثیر قرار داده بود. اولاً «سنت» در منظومه فکری شما چه تعریفی دارد و تعریف شما از سنت چیست؟ و اینکه آیا خود دانش فقه ما بخشی از این سنتی که معتقد هستید دین را تحت تأثیر قرار داده بود و برخی از ظرفیت‌های دین به دلیل همین سنت مغفول واقع شده بود، به حساب نمی‌آید؟

این قابل توضیح است. من در کتاب «قدرت و دانش» مفصل درباره سنت صحبت کردم. اشاره کردم که سنت، یک نوع دیدن جهان و تجدد هم نوع دیگری از دیدن جهان است. وقتی با عینک بطلمیوسی به جهان نگاه می‌کنید، آیات قرآن در قسمت‌هایی که با آن می‌تواند نزدیک باشد را برجسته می‌کنید و آن قسمت‌هایی که دور است را کنار می‌گذارید و برای شما مهم نیستند، چون شما با نگاه بطلمیوسی جهان را می‌بینید. آن قسمت‌هایی که با این نگاه دیده می‌شود، مثل براده‌های آهن به این آهن‌ربا جذب می‌شوند و آنهایی که هم جنس خودش نیست را جذب نمی‌کند، بنابراین دیده نمی‌شود. تصور من این بود که قرآن و احادیث صحیح‌ائمه، شبیه زمین است؛ یعنی زمین را اگر با علم قدیم یا جدید نگاه کنید، امکانات آن متفاوت می‌شود.

داخل آیات قرآن و روایات صحیح ما بسیار ادبیات نزدیک به دموکراسی وجود دارد، ولی در تفکر کلاسیک مبتنی بر فلسفه یونان به خصوص افلاطون، که ایرانی‌ها پذیرفته بودند، چون دموکراسی مذموم بود، آن بخشی که قرآن هم از دموکراسی صحبت می‌کند دیده نمی‌شود و پنهان است. اما الان که شما نصوص دینی را می‌خوانید، می‌بینید که بسیاری از ادبیات یا متون دینی با دموکراسی همراه است یا حداقل نافی آن نیست. این نگاه جدیدی است. در واقع شما از زاویه دیگری یا طور دیگری نصوص را دیدید و به همین دلیل این جنبه‌ها به چشم شما بیشتر می‌آید و شما درک جدیدی را به دست می‌آورید.

یعنی منظور شما از سنت بیشتر فلسفه یونان به خصوص افلاطونی است که وارد فضای فکری ما شده است؟

یک قسمتی همان است. حتی می‌توان گفت سنت ما به نحوی بود که به ایرانی‌ها اجازه نمی‌داد از بین افلاطون و ارسطو، ارسطو را انتخاب کنند. یعنی سنت حتی افلاطون نیست، بلکه در واقع چیزی است که به متفکر ایرانی و جماعت ایرانی یعنی انسان ایرانی، این امکان را می‌دهد یا الزام می‌کند که در مواجهه با یونان، دنیای یونانی را تجزیه و به دو قسمت تقسیم کند، آنچه افلاطونی است را برای خود بردارد و آنچه ارسطویی است را کنار بگذارد. منظورم این است که سنت تنها افلاطون نیست، بلکه سنت چیزی

دارد، این است که فقه با مفاهیم جدید و مفاهیم جدید با فقه بتوانند گفت‌وگو کنند و این بسیار مهم است و اهمیت دارد. کار من به این معنا نیست که فلسفه را نفی کنم.

شما فلسفه را نفی نمی‌کنید، اما آن را فرومی‌گذارید و در مباحث‌تان مغفول واقع می‌شود. گویا توان فلسفه اسلامی را برای مباحث اینچنینی کافی نمی‌بینید. درست است؟

ظاهراً این‌طور است. ظاهراً فقه نسبت به فلسفه چابک‌تر و عملی‌تر است. در توان آدمی هم نیست که در همه حوزه‌ها فعالیت کند. برداشت من این است که فقهای ما در تحلیل عمل مسلمانان به فقه، به صورت مستقل نگاه می‌کردند. یعنی این‌طور نبود که این را وابسته به فلسفه یا هر دانش دیگری بکنند. مستقل نگاه می‌کردند. کسان دیگری هم هستند که در حوزه فلسفه کار می‌کنند، ولی من وقتی نگاه می‌کردم و می‌سنجیدم که اگر چیزی را بخواهم در اولویت کاری و تحقیقاتی خود قرار دهم، کدام مهم‌تر است. برای من به این دلیل که فقه بیشتر مماس با زندگی است، مهم‌تر است. ارتجاع در حوزه فقه باعث ارتجاع در زندگی می‌شود و فتواهای فقهی ممکن است باعث تغییر یا عقب افتادن مسیر زندگی جامعه شود. برای من این مسائل مهم بود و احساس کردم در این رابطه بیشتر به صورت تخصصی کار کنم. دیگران هم درباره فلسفه و مفاهیم جدید کار می‌کنند، ولی توان من به عنوان انسانی که می‌تواند در یک حوزه کار کند، در این حد است. از قدیم گفته‌اند یک ده آباد بهتر از ۱۰ شهر خراب است.

همزمان با دوره دانشجویی شما بحث‌های آقای سروش و قبض و بسط ثنوریک شریعت هم مطرح می‌شود. به نظر می‌رسد نوع نگاهی که روشنفکران دینی از جمله ایشان، نسبت به فقه داشتند، در این اولویت‌سنجی شما در تقدم فقه بر فلسفه تأثیر داشت. درست است؟

بله، من نگاه می‌کردم و متوجه بودم که بحث روی مبانی کلامی شاید آثار عملی نزدیکی نداشته باشد. به عنوان مثال وقتی شما بحثی کلامی از نبوت را مطرح می‌کنید، شاید خیلی راحت، رقیب شما نظر شما را به نوعی بدبینی بکشاند و آن وقت شما نمی‌توانید توضیح دهید و گفت‌وگو قطع می‌شود. همان کارهایی که آقای سروش کردند بسیار ارزشمند بود، اما تجربه نشان داد مناقشه در حوزه کلام خیلی نتوانست راهی باز کند.

به نظر می‌رسد مناقشه در حوزه فقه و حقوق و عمل سیاسی شاید بتواند راه را باز کند و به تدریج بحث‌های کلامی و فلسفی هم از آن پشتیبانی خواهند کرد. اما در دوران دانشجویی و حتی الان، احساس می‌کنم جریان روشنفکری ما با تکیه بر فلسفه و کلام و غفلت از تأثیر فقه و امکانات فقه در حوزه زندگی سیاسی باعث تأخیر در توسعه سیاسی کشور شده است.